

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه سی و هفتم ۹۸/۰۹/۲۴

موضوع: مصدر تشریح معارف دین؛ صحابه یا اهل بیت (۱۶)

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین و هو خیر ناصر و معین الحمد لله و الصلاة
على رسول الله و على آله آل الله لاسیما على مولانا بقیة الله واللعن الدائم على اعدائهم اعداء الله إلى يوم لقاء الله.

پرسش:

آیا «عکرمه» هم جزء شاگردان «ابن عباس» بود؟

پاسخ:

«عکرمه» غلامش بود، نه شاگردش! به ایشان دروغ هم می‌بست و در دروغ بستن ضرب المثل بود.

پرسش:

در تفسیر قرآن، روایاتی داریم از شاگردان ابن عباس؛ مثل مجاهد و... اینها تا چه حد مورد اعتبار است؟ یعنی
شاگرد «ابن عباس» بودن، چقدر اعتبار دارد!؟

پاسخ:

شاگرد «ابن عباس» بودن برای ما ملاک نیست! در میان شاگردان امام صادق، این همه روات ضعیف هستند؛
در میان شاگردان امام باقر، ما این همه ضعیف داریم. لذا شاگرد بودن، دلیل بر اعتبار کسی نمی‌شود.

«ابو حنیفه» هم به مدت دو سال شاگرد امام بود. شاگرد بودن ملاک نیست؛ ملاک این است که واقعا خودش
ذاتا موثق است یا موثق نیست؟! لذا ملاک خودش است.

پرسش:

در «مجمع البیان» هم روایاتی از شاگردان ابن عباس موجود است!

پاسخ:

اگر بزرگان ما از «عکرمه» و «مجاهد» و... مطلبی نقل کرده‌اند، بعضی وقت‌ها از این‌ها که نقل می‌کنند، شاید از باب «قاعده الزام» باشد، نه از باب اثبات موضوع! مثلاً می‌آیند از ائمه روایاتی نقل می‌کنند، در کنارش دو تا روایات هم از آن‌ها می‌آورند که آن‌ها هم در کتاب‌هایشان آورده‌اند.

مرحوم «طبرسی» در «مجمع البیان» معمولاً مبنایش بر این است، شأن نزول‌ها را که می‌آورد مخصوصاً آن‌جایی که مربوط به اهل بیت است، سراغ اهل سنت می‌رود. عمدتاً ایشان طرف روایات اهل سنت رفته است؛ و این را هم عرض کردم ظاهر قضیه این است که از باب «قاعده الزام» است، نه از باب روشن شدن قضیه!

پرسش:

در قضیه آقای «عابدینی اصفهانی»، نقش اطرافیان ایشان را تا چه حد ارزیابی می‌کنید؟! آن خناسانی که بعضاً دنبال تحریک ایشان هستند!

پاسخ:

در اینطور قضایا، معمولاً اطرافیان نقش بسزایی دارند. در قرآن دارد:

(كَلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعَنَتْ أُخْتَهَا حَتَّىٰ إِذَا ادَّارَكُوا فِيهَا جَمِيعًا قَالَتْ أُخْرَاهُمْ لِأَوْلَاهُمْ رَبُّنَا هُوَ الَّذِي أَضَلُّونَا فَاتَّهَمُوا

عَذَابًا ضِعْفًا مِنَ النَّارِ قَالَ لِكُلِّ ضِعْفٌ وَلَكِنْ لَا تَعْلَمُونَ)

سوره اعراف (۷): آیه ۳۸

مرحوم «علامه طباطبایی» دارد یا اینکه از «امام» سوال می‌کنند: آن‌هایی که گمراه کرده‌اند باید عذاب بشوند، ولی این کسانی که فقط تبعیت کردند، برای چه باید عذاب بشوند؟ گفت: اگر این‌ها متابعت نمی‌کردند، آن‌ها دنبال کار خودشان می‌رفتند. اگر کسی دنباله رو نداشته باشد، یک مرتبه، دو مرتبه یک حرفی می‌زند، وقتی ببیند خریدار ندارد، دیگر بساطش را جمع می‌کند. عمده در طول تاریخ، همین دنباله روهای بی‌تدبیر و بدون حساب و کتاب بوده است.

پرسش:

یک سری روایت‌هایی است که خود اهل تسنن از امیرالمؤمنین نقل می‌کنند، ولی شیعیان نقل نکرده‌اند، از لحاظ رجالی با اینگونه روایات چطوری برخورد می‌کنیم؟

پاسخ:

آن‌ها قواعد رجالی خاصی برای خودشان دارند. یک دفعه این است که آن روایت در فضائل و مناقب است، این‌ها چه ثقه باشند و چه ثقه نباشند، ما به این‌ها استدلال می‌کنیم!

یک سری روایت‌هایی هم هست که در مذمت شیعه است یا تقویت فقه اهل سنت است! معمولا در بحث‌های فقهی، وقتی فقهای ما آنها را می‌آورند، برای این است که روشن بشود که شیعه در این حوزه چه می‌گوید و آن‌ها چه می‌گویند؛ یعنی برای تبیین قضیه است، نه برای استناد به قضیه! بعضی‌ها هم در مباحث فقهی و... می‌آورند از باب «خذ بما خالف العائمة» است.

ولذا در رابطه با روایات اهل سنت، یک قاعده خاص و یکنواخت نمی‌توانیم در کتب شیعه بیان کنیم. هر موردی با توجه به قرائن خودش، یک علتی دارد که فلان روایات اهل سنت در فلان کتاب شیعه می‌آید. هر موردی بحث خودش را دارد.

پرسش:

آیا صحیح است که «اشاعره»، «معتزلی»ها را کافر می‌دانند؟

پاسخ:

بله؛ این‌ها علیه همدیگر خیلی حرف دارند، «اشاعره» با «معتزله»؛ «معتزله» با «اشاعره»! شما ببینید بحث تکفیری که این‌ها دارند، يك دنیای خاص خودش را دارد؛ الان شما این فایل را ببینید عنوانش است: «اهل سنت و تکفیر یکدیگر»! ببینید «ابو حاتم» می‌گوید:

«فکل من لم یکن حنبلیا فلیس بمسلم»

سیر أعلام النبلاء؛ اسم المؤلف: محمد بن أحمد بن عثمان بن قایماز الذهبی أبو عبد الله الوفاة: ۷۴۸، دار النشر: مؤسسة الرسالة - بیروت - ۱۴۱۳، الطبعة: التاسعة، تحقیق: شعيب الأرناؤوط، محمد نعیم العرقسوسی، ج ۱۸، ص ۵۰۸

«ابو القاسم بکری» از «فقه‌های حنابله» می‌گوید:

«والله ما كفر أحمد و لكن أصحابه كفروا»

الکامل فی التاریخ؛ اسم المؤلف: أبو الحسن علي بن أبي الكرم محمد بن محمد بن عبد الكرم الشیبانی الوفاة: ۶۳۰هـ، دار النشر: دار الكتب العلمية - بیروت - ۱۴۱۵هـ، الطبعة: ط ۲، تحقیق: عبد الله القاضي، ج ۸، ص ۴۲۸

موضوعاتی از قبیل "غیر اشاعره همه کافر هستند." یا "لعن علنی اشاعره"، "؛ «لعن معتزله و اشعریه»." همه این‌ها به جان هم افتادند و بد جوری هم به جان هم افتادند، به طوری که «حنفی‌ها» و «شافعی‌ها» از یکدیگر جزیه می‌گیرند!! «أبا الحسن بن قییس» می‌گوید:

«لو كانت لي ولاية لأخذت من أصحاب الشافعي الجزية»

تاريخ مدينة دمشق وذكر فضلها وتسمية من حلها من الأماثل؛ اسم المؤلف: أبي القاسم علي بن الحسن

إبن هبة الله بن عبد الله الشافعي الوفاة: ٥٧١، دار النشر: دار الفكر - بيروت - ١٩٩٥ ، تحقيق: محب

الدين أبي سعيد عمر بن غرامة العمري، ٥٦، ص ٧٦

يعنى اينها مسلمان نيستند، و اهل كتاب هستند!! آن ديگری می گوید:

«لو كان لي أمر لوضعت على الحنابلة الجزية»

اگر من قدرت داشتم، بر حنابله جزیه وضع می کردم.

العبر في خبر من غبر؛ اسم المؤلف: شمس الدين محمد بن أحمد بن عثمان الذهبي الوفاة: ٧٤٨ هـ ،

دار النشر : مطبعة حكومة الكويت - الكويت - ١٩٨٤ ، الطبعة : ط ٢ ، تحقيق : د. صلاح الدين المنجد، ج

٤، ص ٢٠٠

اصلا يك غوغايی است! در قسمت «گیلان» که اینها مساجدی داشتند، آمدند گفتند: مسجد را بین ما و بین

«حنفیها» تقسیم کنید. گفتند چرا؟ گفتند: برای این که آنها ما را مسلمان نمی دانند، ما را اهل کتاب می دانند.

مثلا «معجم البلدان» دارد تعصب بین «شافعیه» و «حنفی» در «اصفهان» به گونه ای بود که هر کدام که پیروز

می شدند، تمام خانه های همدیگر را خراب می کردند و آتش می زدند. دوباره وقتی «حنفیها» بر «شافعیها»

غلبه می کردند، همین بلا را بر سر آنها می آوردند.

در «نیشابور» بین «حنفیها» و «شافعیها» که عمدتا بین این دو تا مذهب خیلی زیاد دعوا بوده؛

« فقد وقعت فتنة بين الحنفية والشافعية في نيسابور ذهب تحت هياجها خلق كثير، وأحرقت الأسواق

والمدارس وكثر القتل في الشافعية فانتصروا بعد ذلك على الحنفية وأسرفوا في أخذ الثأر منهم»

في ظل أصول الإسلام؛ في ضوء الأصول المستفادة من الكتاب والسنة محاضرات العلامة الأستاذ المحقق

الشيخ جعفر السبحاني، بقلم جهاد الهادي؛ ص ٢٥

می گوید: این‌ها در انتقام گیری اصراف کردند، خانه‌هایشان را آتش زدند، بازارهایشان را در «اصفهان» آتش زدند. این‌ها در «اندلس» به همین شکل عمل کردند؛ در «ری» به همین شکل عمل کردند. در «بغداد» بین اصحاب «ابی بکر مروزی» و دیگری که از خود اهل سنت بودند دعوا شد، ریختند همدیگر را کشتند. دعوایشان سر این بود که:

(عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّخْمُودًا)

امید است پروردگارت تو را به مقامی در خور ستایش برانگیزد!

سوره اسراء (١٧): آیه ٧٩

مراد چیست؟ آیا پیغمبر در حق اهل گناه شفاعت می‌کند یا نه؟ يك تعدادی می‌گفتند شفاعت می‌کند و يك تعداد می‌گفتند شفاعت نمی‌کند. روی همین بحث‌شان شد و منجر به کشت و کشتار شد؛ در این قضیه خانه‌ها را آتش زدند، بازار را آتش زدند.

یعنی يك حرفه‌ایی است که اصلا آدم به عقل این‌ها می‌خندد، يك وقت يك مسئله عقیدتی است، به جان هم می‌افتند، آن يك بحث دیگری است. ولی در این که مراد از این آیه چیست؟ یکی می‌گوید پیغمبر در کنار خدا در عرش می‌نشیند و شفاعت می‌کند و دیگری می‌گوید نه، در میان مردم شفاعت می‌کند. بابا فرقی نمی‌کند پیامبر کجا باشد؛ می‌خواهد در آسمان باشد و یا در زمین باشد، می‌خواهد شفاعت کند. این که مکان پیامبر کجاست، مگر کشت و کشتار دارد؟

«فقتل بينهم قتلًا كثيرة»!

پرسش:

در بحث تعادل و تراجیح در روایات، آیا ضد شیعه بودن ملاك رد روایت هست، که از آن طرف هر کس که شیعه باشد بگوئیم کافی است!؟

پاسخ:

اصلا شیعه بودن ملاك نیست. يك دفعه بحث سندی می‌آوریم، می‌گوئیم:

«خذ بما رواه اعدلها و اوثقهما»

حالا این اوثق، سنی باشد یا شیعه باشد، برای ما فرقی نمی‌کند، شیعه است ثقة است ولی سنی اوثق است، ما روایت اوثق را می‌گیریم!

«اوثق» هم که ما می‌گوئیم منظور «اوثق فی مذهب» است، «اعدل»؛ یعنی «اعدل فی مذهب»، یعنی در داخل ثقة، عادل خوابیده است؛ ولی عادل در مسائل چشم، زنا و سرقت نه؛ «عادل فی لسانه علی عقیده فی مذهب»! اگر ما بدانیم این آقا دروغ می‌گوید ولو اعدل ترین فرد مذهبش هم باشد، ما عمل نمی‌کنیم.

مسئله «تعادل و تراجیح» در آن دو تا روایتی مطرح می‌شود که هر دو صحیح هستند؛ ما يك بحثی هم که با آقای «عابدینی» داشتیم همین بود، که ایشان آمد گفت روایت را کنار بگذاریم و چنین و چنان کنیم، من يك چند تا روایتی آوردم، خیلی بحث قشنگی هم شد، خیلی عالی بود.

با ایشان بحث داشتیم درباره روایاتی که در رابطه با امامت است. ایشان می‌گفت: این روایاتی که شما ذکر می‌کنید، مسائلی وجود دارد که این روایات را تکذیب می‌کند. موضوع این بود دوستان توجه داشته باشند. ایشان در جزوه خودش آورده بر این که روایاتی که در اثبات امامت ائمه و ذکر نام ائمه است، مسائلی دیگری وجود دارد که این‌ها را تکذیب می‌کند.

مثلا در رابطه با «مذهب اسماعیلیه»، می گفت: امام صادق نمی دانست امام بعد از خودش «اسماعیل» است و یا امام کاظم است؛ لذا اینها می آید آن احادیث را تکذیب می کند. من گفتم چطور؟ ما سیصد روایت در مورد اسامی ائمه داریم، مگر می شود چهار، پنج تا روایت آنها را تکذیب کند. گفت: چشم من از این حرفم بر می گزدم، تکذیب نمی کنند باهم تعارض دارند!!

گفتم: شیخ! تعارض در جایی است که دو تا روایت هر دو صحیح باشند، هر دو روایت در يك سطح باشند، نه این که يك روایت ضعیف و يك روایت صحیح باشد؛ در اینصورت اصلا به مرحله تعارض نمی رسد. تعارض و ترجیح و... در جایی است که ما دو روایت داریم هر دو صحیح هستند و ما نمی دانیم به این عمل کنیم و یا به دیگری عمل کنیم؟! لذا در آنجا مرجحات سندی و دلالی می آید:

«خُذْ بِمَا اشْتَهَرَ بَيْنَ أَصْحَابِكَ»

بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار (ط - بيروت)؛ نویسنده: مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی،

ناشر: دار إحياء التراث العربي، محقق / مصحح: جمعی از محققان، ج ۲، ص ۲۴۵، باب ۲۹

اینجا مرجح دلالی است. یا

«خُذْ بِمَا رَوَاهُ اثْنَاهُمَا»

وقتی ما روایاتی درباره مذمت «اسماعیل» از زبان امام صادق داریم، آن هم نه يك مورد و دو مورد، بلکه دهها مورد که امام صادق او را نفی می کند، مذمت می کند، و یا «اسماعیل» به پدر بزرگوارشان جسارت می کند و می گوید:

«يَا أَبَتِ، إِنَّكَ لَمْ تَفْهَمْ»

ای پدر تو نمی فهمی!

الإمامة و التبصرة من الحيرة؛ نویسنده: ابن بابویه، علی بن حسین، محقق / مصحح: مدرسه امام مهدی

علیه السلام، ناشر: مدرسة الإمام المهدي، ص ٦٦

«يَا أَبْنَاهُ لِمَ تَحْفَظُ»

بابا تو رعایت نمی کنی!

راوی تعجب می کند، امام می گوید:

«إِنَّ إِسْمَاعِيلَ لَيْسَ مِنِّي كَأَنَّ مِنْ أَبِي»

الغيبة (للنعماني)؛ نویسنده: ابن أبي زينب، محمد بن ابراهيم، محقق / مصحح: غفاری، علی اکبر، ناشر:

نشر صدوق، ص ٣٢٥

این همه مذمت در مورد «اسماعیل» است، مگر می شود ما بگوییم: بله، امام صادق تصور می کرد که امام بعد از او «اسماعیل» است؛ یعنی این واقعا جنایت در حق اهل بیت است! این بحث علمی نیست. بحث علمی این است که آدم بیاید چهار، پنج روایت را کنار هم بگذارد و با هم يك تحلیلی می کند.

ایشان به طور کلی يك چیزهای را شنیده و اصلا روی آن به اندازه يك ساعت هم مطالعه نکرده. ایشان حتی به اندازه يك ساعت هم روی این قضیه مطالعه نکرده بود!

آنچه که ما فهمیدیم، ایشان با آقای «صالحی نجف آبادی»، تقریبا قبل از انقلاب در «دفتر تبلیغات» بوده اند و در کارهای «تفسیر راهنما» آقای «رفسنجانی» هم باهم کار می کردند. البته خودش هم گفت من با آقای «صالحی نجف آبادی» يك سال و یا دو سال تمام آیات قرآن را زیر و رو کردیم و برای ما ثابت شد که حکومت پیغمبر، مردمی است، حکومت پیغمبر الهی نیست! گفتیم ایشان خودش را لو داد که انحراف از کجا شروع شده است.

البته آقای «صالحی نجف آبادی» مرد مُلایی بود. من خودم تقریباً بخشی از «مکاسب» را خدمت ایشان خواندم. واقعا ملا بود! یعنی در میان کسانی که «مکاسب» می‌گفتند، شاید یکی از بهترین کسانی بود که حرف «شیخ انصاری» را واقعا فهمیده بود.

ولی در همان زمان در قضیه تألیف کتاب «شهید جاوید» توسط همین آقای «صالحی نجف آبادی»، ما مفصل با ایشان اختلاف داشتیم. در سر درس وقتی مسائل اعتقادی پیش می‌آمد، تقریباً یکه تاز کلاسش بنده بودم؛ ایشان را هم که به استان «زنجان» و شهر «ابهر» تبعید کردند، شاید تنها کسی که از دوستانشان برای عیادتش رفت، من بودم!

خودش گفت: فلانی! من این‌همه دوست و آشنا دارم، يك نفر نیامده حال من را در این‌جا بپرسد! ما آن‌جا رفتیم و از ایشان عیادت کردیم؛ البته به زادگاه ما هم آن‌جا نزدیک است، تقریباً چهارده، پانزده فرسخ بیشتر نیست؛ ولی ما آن‌جا رفتیم و هدایایی هم در حد توان خودمان برایش بردیم.

اما افکارشان را در مباحث امامت و... من قبول نداشتم؛ علیه ایشان هم کتاب زیاد نوشتند، البته ایشان می‌گفت: این‌هایی که کتاب نوشته‌اند، جوابیه ننوخته‌اند، بلکه فحشنامه است!! گفت: تنها کسی که جواب متقن و منطقی نوشت، آقای «آیت الله لطف الله صافی» است در کتاب «شهید آگاه».

البته آیت الله «صافی» این جوابیه را با يك کس دیگر و دو نفری نوشتند، اسم فردی که با ایشان شریک در نوشتن جوابیه بود، الان یادم نیست.

گفت: تنها کسی که واقعا حرف من را فهمیده و نقد علمی کرده، آقای «صافی گلپایگانی» است. مابقی، مخصوصاً آقای «انصاری» و دیگران، يك جواب‌هایی نوشته بودند که واقعا مسخره بود. دکتر «شریعتی» هم در «دانشگاه» جواب‌هایش را نقل می‌کرد و مسخره می‌کرد!!

آغاز جلسه...

بحثمان در این بود که آیا صحابه می‌توانند بیایند مصدر تشریح برای ما در کلیه معارف دینی چه «فقهی»، چه «تفسیری»، و یا «کلامی» باشند یا نه؟ عرض کردیم جهلی که این‌ها نسبت به شریعت دارند، ثابت می‌کند که اینها نمی‌توانند مصدر تشریح باشند.

«غزالی» تعبیری دارد و موارد متعددی از اجتهاد صحابه را می‌آورد که این‌ها اجتهاد به رأی داشتند. بعد می‌گوید قضیه «زید ابن ارقم» که عایشه گفت:

«أبطل جهاده مع رسول الله»

المصنف، اسم المؤلف: أبو بكر عبد الرزاق بن همام الصنعاني، دار النشر: المكتب الإسلامي - بيروت -

١٤٠٣، الطبعة: الثانية، تحقيق: حبيب الرحمن الأعظمي، ج ٨، ص ١٨٥، ح ١٤٨١٣

«غزالی» می‌گوید: این فتاوی‌ای به رأی صحابه:

«مما لا يدخل تحت الحصر»

اصلا قابل شمارش نیست!

المستصفي في علم الأصول؛ اسم المؤلف: محمد بن محمد الغزالي أبو حامد الوفاة: ٥٠٥، دار النشر: دار

الكتب العلمية - بيروت - ١٤١٣، الطبعة: الأولى، تحقيق: محمد عبد السلام عبد الشافي، ج ١، ص ٢٨٨

این‌ها نه به سنت پیغمبر و نه به قرآن، بلکه به رأی‌شان استناد کرده‌اند؛ اگر این چنین است که به رأی‌شان استناد کرده‌اند به قول آقای «شعبی»:

« ما حَدَّثُوكَ هَؤُلَاءِ عَن رَسولِ اللَّهِ فَحَدُّ بِهِ وَمَا قَالُوهُ بِرَأْيِهِمْ فَالِقَهُ فِي الْحُشِّ »

این را در زباله دانی بیندازید!

سنن الدارمی، اسم المؤلف: عبدالله بن عبدالرحمن أبو محمد الدارمی، دار النشر: دار الكتاب العربي -

بیروت - ۱۴۰۷، الطبعة: الأولى، تحقیق: فواز أحمد زمري، خالد السبع العلمي، ج ۱، ص ۷۸، ح ۲۰۰

از این طرف این هم می‌گوید: «لا یدخل تحت الحصر»!

«آمدی» باز از فقهای به نام‌شان است در کتاب «الاحکام» جلد ۱، صفحه ۲۴۳ بعد از این که مواردی از اجتهاد به

رأی صحابه را می‌آورد، می‌گوید:

«إلى غير ذلك من الوقائع الكثيرة التي لا تحصى»

الإحكام في أصول الأحكام؛ اسم المؤلف: علي بن محمد الأمدي أبو الحسن الوفاة: ۶۳۱، دار النشر: دار

الكتاب العربي - بيروت - ۱۴۰۴، الطبعة: الأولى، تحقیق: د. سيد الجميلي، ج ۱، ص ۲۴۳

اگر این است دیگر باید گفت: «إنا لله وانا اليه راجعون»! آیا این صحابه‌ای که اجتهاد به رأیشان «لا تحصى»

است، می‌شود این صحابه برای ما مصدر تشریح باشند؟ ما وقتی می‌آییم می‌خواهیم يك حکمی را استناد

بکنیم، باید توجه کنیم که: «المفتی يفتى عن الله»؛ لذا باید دقت کند که یا باید مستند به کتاب باشد و یا به

سنت باشد.

«اجماع» را هم که ما قبول داریم، اجماعی که کاشف از سنت است، آن را قبول هم داریم، اگر اجماع کاشف از

قول معصوم و سنت نباشد، به اندازه پر کاهی هم ارزش ندارد!!

«اجماع» دلیل مستقل نیست. بعضی از موارد است که ما دستمان از دلیل خالی است ولی اجماع داریم،

می‌گوییم شاید گذشتگان روایاتی در اختیارشان بود که به دست ما نرسیده است! و این را هم مرحوم «آیت الله

العظمی خوئی» رضوان الله تعالی علیه در کتاب‌های فقهی خودش خیلی جاها این تعبیر را دارد.

وقتی که يك مطلبی می‌آورد می‌گوید: مگر آثار شیعه همه به دست ما رسیده است که ما بگوییم نیست؟! يك دفعه این است که می‌گوییم ما پیدا نکردیم، يك دفعه می‌گوییم همچین چیزی نیست! مضمون حرف ایشان این است اگر دنبال يك مطلبی گشتید و پیدا نشد، نگویید در این زمینه ما روایت نداریم؛ بگویید ما روایت پیدا نکردیم!

چون در طول تاریخ چندین مورد کتابخانه‌های ما را آتش زدند. در زمان «شیخ مفید» رضوان الله تعالی علیه، متوفای ۴۱۳، ریختند کتابخانه ایشان را آتش زدند و تمام آثار شیعه به خاکستر تبدیل شد! ایشان رفت، دوباره «سید مرتضی» متوفای ۴۳۵ آمد، از این طرف و از آن طرف کتاب‌هایی را جمع کرد، دوباره ریختند کتابخانه ایشان را هم آتش زدند؛ هرچه زحمت کشیده بود خاکستر شد!

بعد از ایشان شاگردش مرحوم «شیخ طوسی» متوفای ۴۶۰ آمد، بعضی‌ها می‌گویند سیزده هزار تا هفده هزار و بعضی‌ها هم می‌گویند تا بیست و چهار هزار جلد کتاب داشته است. لا اقل می‌گویند هشت هزار جلد کتاب داشته است؛ هشت هزار جلد کتاب در آن زمان که همه خطی بودند، چاپی نبود که برود از بازار بخرد، ایشان باید کتاب‌های خطی را تهیه کند و بدهد استنساخ کنند، باز در سال ۴۴۸ در بغداد ریختند کل کتابخانه ایشان را به خاکستر مبدل کردند؛ با این وضع چیزی برای شیعه ماند؟! آن وقت ما بگوییم همچین چیزی در کتاب‌های روایی ما نیست! چیزی اصلاً وجود ندارد؛ نه، بگوییم ما گشتیم و پیدا نکردیم!

بعضی از کتاب‌های ما را در «جنگ‌های صلیبی» که از نزدیک سال ۵۰۰ هجری شروع شد تا نزدیک هفتصد هشتصد هجری ادامه داشت، یعنی نزدیک ۳۰۰ سال ادامه داشت. مسیحی‌ها در «جنگ‌های صلیبی» کشورهای اسلامی را غارت کردند و مسلمان‌ها را کشتند!

در «لبنان» کتاب‌های فقهی را که جلدش از پوست گاو و چرم بود، کتاب‌ها را از جلد چرمی جدا می‌کردند و با چرم کتاب برای خودشان پوتین و کفش درست می‌کردند و تعدادی هم که کتاب‌های با ارزش بود، این‌ها را با خودشان بردند.

بعضی از آقایانی که «کتابخانه بزرگ لندن» را دیدند می‌گویند: خیلی از کتاب‌های شیعه که در چهار پنج قرن اول هجری نوشته شده، آن‌جا موجود است؛ مرحوم «آقا عزیز طباطبائی» (رضوان الله علیه) نوه دختری «صاحب عروه»، که در بحث آشنایی با نسخ خطی، شاید نفر اول تاریخ اسلام بوده و ما مثل ایشان نداشتیم و خدا حافظه عجیبی به او داده بود؛ ایشان برای مداوا رفته بود «لندن»!

ایشان خودش برای من نقل می‌کرد می‌گفت: ما به «کتابخانه بزرگ لندن» یک گزری کردیم، دیدیم یک سری از میکرو فیلم‌های کتاب‌های شیعه آن‌جا است که اصلاً ما اسمش را هم نشنیدیم. ایشان به آن‌جا رفت و «رجال شیخ طوسی» را استنساخ کرد و آورد.

ما آمدیم با این «رجال شیخ طوسی» که در «نجف» چاپ شده بود مقابله کردیم، کمتر صفحه‌ای است که يك یا دو راوی اضافه نشد؛ یعنی در گذر زمان، روات و اصحاب ائمه در کتاب «رجال شیخ طوسی» سقط شده و از بین رفته بود. ولذا «رجال شیخ طوسی» چاپ «نجف» را ببینید و چاپ «جامعه مدرسین» را که از روی نسخه آقای «طباطبائی» نوشته شده را هم ببینید. آقای «قیومی» که داشت تحقیق می‌کرد، من یک نسخه فتوکپی به ایشان دادم.

لذا شما اگر این دو نسخه را مقابله کنید، خیلی از موارد را می‌بینید که راوی ثقه است و همه گفتند «ثقة»؛ «علامه» گفته: «قال شیخ ثقة»، «سرائر» گفته «ثقة»؛ ولی می‌بینیم در کتابی که در «نجف» چاپ شده، وجود ندارد؛ بعد وقتی به چاپ جدید مراجعه می‌کنیم می‌بینیم این‌جا «شیخ طوسی» اسمش را آورده می‌گوید «ثقة» یا «ضعیف»!

در هر صورت این هم از معجزات اهل بیت بود، یکی از علمای اهل سنت می گوید اگر این فشاری که بر مذهب شیعه آمد، یک صدم این، بر مذهب «حنفی»، «حنبلی»، «شافعی» بود، تا به حال صد باره منقرض شده بود و اسمش هم از زبانها افتاده بود!

ولی با همه این حال عنایت اهل بیت بود که این مذهب، با این همه فشارها باقی بماند. به قول یکی از بزرگان می گفت مذهب شیعه از لابه لای خون و شکنجه بیرون آمده و به دست ما رسید. این وضع شیعه است، این هم وضع آقایان اهل سنت است که می گویند صحابه فتاوی به رأی که دارند و مستند به کتاب و سنت نیست؛

«من الوقائع الكثيرة التي لا تحصى»

الإحكام في أصول الأحكام؛ اسم المؤلف: علي بن محمد الأمدي أبو الحسن الوفاة: ٦٣١، دار النشر: دار

الكتاب العربي - بيروت - ١٤٠٤، الطبعة: الأولى، تحقيق: د. سيد الجميلي، ج ١، ص ٢٤٣

روایتی را «حاکم نیشابوری» می آورد می گوید: قومی پیش «عبدالله مسعود» آمدند، - همان طور که دیروز اشاره کردیم - سوال کردند گفتند: مردی با زنی ازدواج کرده ولی مهریه معین نکرده، حال از دنیا رفته، ما چه کار کنیم؟ برگشت گفت:

«ما سئلت عن شيء منذ فارقت رسول الله أشد علي من هذه فأتوا غيري»

من بعد از پیغمبر با همچین مسئله مشکلی مواجه نشده بودم بروید از دیگری سوال کنید!

گفت: ما رفتیم یک ماه از تمام صحابه سوال کردیم، هیچ کس همچین مسئله ای در نزدش که از پیغمبر سوال کرده باشد نبود؛

«قالوا فاختلفوا إليه فيها شهرا ثم قالوا له في آخر ذلك من نسأل إذا لم نسألک وأنت آخيت أصحاب

محمد صلى الله عليه وسلم في هذا البلد ولا نجد غيرك»

آخرش دوباره آمدند سراغ ابن مسعود و گفتند: ما غير از تو هيچ كس را نداريم. گفت:

« سأقول فيها بجهد رأيي فإن كان صوابا فمن الله وحده لا شريك له وإن كان خطأ فمني والله ورسوله منه

بريء... هذا حديث صحيح على شرط مسلم ولم يخرجاه»

المستدرک علی الصحیحین، اسم المؤلف: محمد بن عبدالله أبو عبدالله الحاكم النيسابوري الوفاة: ٤٠٥

هـ، دار النشر: دار الكتب العلمية - بيروت - ١٤١١هـ - ١٩٩٠م، الطبعة: الأولى ، تحقيق : مصطفى عبد

القادر عطا، ج ٢، ص ١٩٦، ح ٢٧٣٧

پرسش:

چرا مردم برای طرح سؤالشان پیش امیرالمؤمنین نمی رفتند؟

پاسخ:

آن هم یک سوالی است! زمانی که «ابن مسعود» بوده، امیرالمؤمنین، امام حسن و امام حسین هم بوده؛ ولی با

آن ها کاری نداشتند. می گوید: یک ماه رفتیم سوال کردیم و پیدا نکردیم! از امیرالمؤمنین (سلام الله علیه) است

که می گوید: در بعضی از موارد مردم جواب سلام من را نمی دادند! نه تنها به من سلام نمی دادند، بلکه جواب

سلام من را نمی دادند. امیرالمؤمنین را مردم بالای منبر سب و لعنش می کنند، آن وقت بروند احکام اسلامی از

او سوال بکنند!؟

در هر صورت... «ابن عبد البر» هم همین تعبیر را دارد:

«فترددوا فيها شهرا وقالوا من نسال وأنتم جلة أصحاب محمد بهذا البلد»

بعد می گوید:

«سأقول فيها برأيي»

الاستذكار الجامع لمذاهب فقهاء الأمصار؛ اسم المؤلف: أبو عمر يوسف بن عبد الله بن عبد البر النمري
القرطبي الوفاة: ٤٦٣هـ، دار النشر: دار الكتب العلمية - بيروت - ٢٠٠٠م، الطبعة: الأولى، تحقيق: سالم
محمد عطا-محمد علي معوض، ج ٥، ص ٤٢٥

در رابطه با «ابو هريره»، از «ابن كثير»، شاگرد «ابن تيميه» در «البدایه»، داریم كه می گوید:

«أبو هريرة كان يدلس»

با كلمه «كان» آمده؛ یعنی این آقا همواره تدلیس می کرده است.

«أی یروی ما سمعه من كعب وما سمعه من رسول الله ولا يميز هذا من هذا»

البدایة والنهاية؛ اسم المؤلف: إسماعيل بن عمر بن كثير القرشي أبو الفداء الوفاة: ٧٧٤، دار النشر: مكتبة
المعارف - بيروت، ج ٨، ص ١٠٩

چون آقای «ابو هريره» هم شاگرد پیغمبر بود آن هم:

«بِشَبَعِ بَطْنِهِ»

الجامع الصحيح المختصر؛ اسم المؤلف: محمد بن إسماعيل أبو عبدالله البخاري الجعفي الوفاة: ٢٥٦، دار
النشر: دار ابن كثير، اليمامة - بيروت - ١٤٠٧ - ١٩٨٧، الطبعة: الثالثة، تحقيق: د. مصطفى ديب
البغا، ج ١، ص ٥٥، ح ١١٨

و هم شاگرد «كعب الأخبار يهودي» بوده است!

پرسش:

کلمه «یدلس» خیلی در روایات اهل سنت آمده است. مثلاً درباره بعضی از شخصیت‌های خودشان دارند که فلانی «یدلس»؛ یعنی این‌ها ساقط می‌شود؟

پاسخ:

ما روزهای دوشنبه و سه‌شنبه به مسئله «تدلیس» می‌رسیم. تدلیس‌ها را تقسیم بندی می‌کنند. تدلیس یک دفعه تدلیس در سند است، تدلیس در متن است، تدلیس از روی خطا است، تدلیس از روی عمد است، این‌ها تقسیم بندی دارند. ولی عمدتاً می‌گویند: «المَدْلِسُ كَذَابٌ»! مثلاً دارند که:

«سمعت شعبة يقول لأن أزني أحب الي من ادلس»

اگر بروم زنا بکنم، بهتر است از اینکه بروم تدلیس کنم!

الكفاية في علم الرواية؛ اسم المؤلف: أحمد بن علي بن ثابت أبو بكر الخطيب البغدادي الوفاة: ٤٦٣، دار النشر: المكتبة العلمية – المدينة المنورة، تحقيق: أبو عبدالله السورقي ، إبراهيم حمدي المدني، ج ١، ص

٣٥٦

«التدليس أخو الكذب»

الكفاية في علم الرواية؛ اسم المؤلف: أحمد بن علي بن ثابت أبو بكر الخطيب البغدادي الوفاة: ٤٦٣، دار النشر: المكتبة العلمية – المدينة المنورة، تحقيق: أبو عبدالله السورقي ، إبراهيم حمدي المدني، ج ١، ص

٣٥٥

آقایان الی ماشاء الله از این‌ها دارند؛ ولی از آن طرف هم عمده بزرگان اهل سنت، تدلیس می‌کردند؛ این‌ها هفت، هشت تا کتاب در رابطه با «المدلسون» نوشتند. آن‌جا آمار آوردند حتی «بخاری» را هم جزو مدلسین آوردند.

می‌گویند: خود «بخاری» تدلیس می‌کرده، «بخاری» الی ماشاء الله تدلیس دارد. وقتی «بخاری» شان تدلیس بکند، دیگر به غیر «بخاری» شان چگونه می‌شود اعتماد کرد!؟

در هر صورت، «ابن کثیر» می‌گوید: ابوهیریه روایت را نمی‌دانست این آیا از «کعب الأحبار یهودی» است، یا از پیغمبر است؟ روایت پیغمبر را به نام «کعب الأحبار» نقل می‌کرد، و روایت «کعب الأحبار» را به نام پیغمبر نقل می‌کرد!!

این دیگر «ابو هریره» است که ۵۷۰۰ روایت دارد که عمده روایات اهل سنت از این آقا است. اگر واقعاً «التدلیس اخوا الکذب»، ما چه کار کنیم؟ این پنج هزار و هفتصد و اندی روایت را شما بیاورید، ما شک می‌کنیم که آیا این روایت تدلیس شده یا نشده؟ نتیجه تابع اخص المقدمات است؛ یعنی ما حکم می‌کنیم که در این جا تدلیس شده، إلا ثبت بالقطع عدم تدلیس! پس کل این ۵۷۰۰ روایت اهل سنت، همه به هوا رفت!

پرسش:

زمان عمر که منع نقل حدیث بود، «کعب الاحبار» چه چیزی را روایت می‌کرد؟

پاسخ:

وقتی کارخانه حدیث سازی دارند، اکثر داستان‌هایی که در «تورات» و «انجیل» بوده می‌آمده از قول پیغمبر نقل می‌کرد. «ابن کثیر» در این تفسیرش در یکجا خیلی عصبانی است! من در هیچ جا این طور ندیدم، می‌گوید: "غالب این روایاتی که ما در تفسیر قرآن داریم، اسرائیلیات است، که «کعب الأحبار» و ... آمدند خرافاتی که در «تورات» و «انجیل» بود به نام پیغمبر برای مردم نقل کردند."

اصلا جناب عمر، عاشق اسرائیلیات بوده، عمر پیش «علمای یهودی» می‌رفت و مطالب را می‌گرفت؛ چند بار خدمت رسول اکرم آمد اسرائیلیات را نقل کرد، پیغمبر عصبانی شد گفت: آن‌ها هر چه داشتند من هم دارم، سراغ «علمای یهودی» نرو! عمر عشق و علاقه خاصی داشت.

بعد از این‌که به خلافت هم رسید به امثال «کعب الأحبار یهودی» و «تمیمه داری نصرانی» میدان داد در همان زمانی که احادیث را جمع می‌کنند آتش می‌زنند، امیرالمؤمنین حق نقل حدیث ندارد «کعب الأحبار» در «مسجد النبی» کرسی تدریس دارد این مصیبت ما است!!

به قول آقای «جوادی آملی» - خدا ان شاء الله حفظشان کند - می‌گفت: "فلانی! جوان‌های اهل سنت حق دارند مطالب را بدانند، اگر شما این مسائل را نگویند فردا همین جوان‌های اهل سنت از شما شکایت می‌کنند، حقایق را برای این‌ها بگویند."

لذا بحث جهل این‌ها را ما مفصل آوردیم. این روایت خیلی جالب و زیبا است؛ یعنی از آن‌هایی است که با طلا نمی‌شود عوض کرد؛ از طرفی می‌گویند پیغمبر فرمود:

«خذوا ثلثی دینکم من هذه الحمیراء»

دو ثلث دین‌تان را از «حمیرا» بگیرید!

التفسیر الکبیر أو مفاتیح الغیب، اسم المؤلف: فخر الدین محمد بن عمر التمیمی الرازی الشافعی، دار

النشر: دار الکتب العلمیة - بیروت - ۱۴۲۱هـ - ۲۰۰۰م، الطبعة: الأولى، ج ۳۲، ص ۳۱

از آن طرف نقل می‌کنند:

«قالت عائشة لأبي هريرة إنك لتحدث عن النبي حديثا ما سمعته منه»

ای اباهریره! روایاتی از پیغمبر می‌آوری که ما تا بحال نشنیدیم.

«ابو هريره» گفت:

«يا أمه طلبتها»

من دنبال حديث بودم

«وشغلك عنها المرأة والمكحلة»

تو مشغول آرایش و سرمه دان و آيينه جلويت بودی!

«وما كان يشغلني عنها شيء»

من مشغول آرایش امثال اینها بودم!

تاریخ مدینه دمشق و ذکر فضلها و تسمیه من حلها من الأمثال؛ اسم المؤلف: أبي القاسم علي بن الحسن

ابن هبة الله بن عبد الله الشافعي الوفاة: ۵۷۱، دار النشر: دار الفكر - بيروت - ۱۹۹۵، تحقيق: محب الدين

أبي سعيد عمر بن غرامة العمري، ج ۶۷، ص ۳۵۳

این هم احترامی که برای «عایشه ام المؤمنین» دارند. می‌گویند تو دنبال آرایش برای پیغمبر بودی، ولی من دنبال حدیث بودم.

جالب این است که «مستدرک» این روایت را می‌آورد و می‌گوید روایت صحیح است! ما اگر یک روایتی را

بیاوریم می‌گویند روایت ضعیف است! یک آقای دیروز اشاره کرد که اینها می‌گویند: شیعه‌ها مثل مگس روی

آشغال‌ها می‌روند و روایت‌های ضعیف ما را انتخاب می‌کنند و به رخ ما می‌کشند! بفرمایید «مستدرک» جلد ۳،

صفحه ۵۸۲:

«عن عائشة أنها دعت أبا هريرة»

گفت «ابو هریره» بیا پیش من!

«فقال له يا أبا هريرة ما هذه الأحاديث التي تبليغنا إنك تحدث بها عن النبي هل سمعت إلا ما سمعنا و

هل رأيت إلا ما رأينا»

غیر از آنی که پیغمبر برای همه ما گفته، برای تو هم چیزی گفته؟

می‌گوید: من در کنار پیغمبر بودم هر کجا پیغمبر می‌رفت غذا و ... بخورد من هم کنار پیغمبر بودم! جناب ابوهریره! در کنار پیغمبر، کنار سفره دو نفری که نبودی؟ پنج، شش نفر هم آن‌جا بود. در خانه پیغمبر هم می‌رفتی، امهات المؤمنین و بچه‌ها آن‌جا بودند، اگر پیغمبر روایتی می‌گفت، کنار سفره همه می‌شنیدند. در خانه پیغمبر، امهات المؤمنین آن‌جا بودند، این‌طوری نبود که شما در کنار سفره می‌نشستی؛ برگشت گفت که:

«يا أمه إنه كان يشغلك عن رسول الله المرأة والمكحلة والتصنع لرسول الله»

ای مادر! تو مشغول عشوه‌گری برای پیغمبر بودی!!

«وإني والله ما كان يشغلني عنه شيء»

من کسی را نداشتم که برایش عشوه‌گری کنم!

آن زمان هم برای جوان‌ها مُد نبود که ابرو بردارند و...

بعد می‌گوید:

«هذا حديث صحيح الإسناد ولم يخرجاه»

المستدرک علی الصحیحین، اسم المؤلف: محمد بن عبدالله أبو عبدالله الحاكم النيسابوري الوفاة: ٤٠٥ هـ،
دار النشر: دار الكتب العلمية - بيروت - ١٤١١ هـ - ١٩٩٠ م، الطبعة: الأولى، تحقيق: مصطفى عبد القادر
عطا، ج ٣، ص ٥٨٢

پرسش:

«حاکم نیشابوری» در این روایت چطور عبارت «و آله» را آورده است؟

پاسخ:

معمولاً می‌آورند، «بخاری» خیلی جاها کلمه «وآله» را آورده است. این طوری نیست که نیاورند. حتی من دیدم
«ذهبی» در بعضی جاها کلمه «وآله» را می‌آورد.

پرسش:

عبارت «ولم يُخْرِجَا» یعنی چه؟

پاسخ:

یعنی روایت، شرائط صحیح را دارد، ولی «بخاری» و «مسلم» این را نیاوردند؛ «ولم يُخْرِجَا» یا «ولم يُخْرِجَا»
هر دو عبارت صحیح است!

از آن طرف هم دکتر «عجاج خطیب» روایت را نقل می‌کند بعد می‌گوید:

«وهؤلاء كلهم ثقات»

کاملاً واضح و روشن است که این قضایا یک قضایای ساده‌ای نیست! اهل سنت می‌گویند شما شیعیان چرا به
روایات ما عمل نمی‌کنید؟ کفر شیعه را اثبات می‌کنند می‌گویند شما عداوت با پیغمبر دارید چرا؟ چون روایاتی

که صحابه نقل کرده‌اند شما نقل نمی‌کنید؛ اگر عداوت با پیغمبر ندارید چرا روایاتی که صحابه نقل کردند، این‌ها را شما قبول نمی‌کنید و به این‌ها استناد نمی‌کنید؟

ما چه کار کنیم؟ شما هم اگر یک مقداری دقت کنید به این روایات عمل نمی‌کنید! اصلاً ما کاری نداریم بفرمایید این مطالبی است که شما از بزرگان صحابه نقل می‌کنید. این‌طور قضایا الی ماشاء الله از اهل سنت در رابطه با مباحث حدیثی و سنتی داریم؛ ولذا این باعث می‌شود که اعتمادمان به روایات شما سلب بشود.

ما که با اهل سنت مشکلی نداریم. در کتاب‌های خودمان این همه روات از اهل سنت آمده که ثقه هستند و ما عمل می‌کنیم؛ از صحابه ثقه هستند ما عمل می‌کنیم، اگر شیعه عداوتی با صحابه داشت، این همه روایات در کتاب «کافی» نبود!

مرحوم «علامه حلی» در آخر کتاب «رجال» اسم شصت، هفتاد نفر از روات اهل سنت را که در کتاب‌های روایی و رجالی ما آمده، همه را لیست کرده است.

این همه صحابه و علما، اگر اشتباه نکنم نزدیک به چهارصد و اندی از صحابه که مورد وثوق هستند، و در «رجال» شیخ طوسی»، «رجال نجاشی»، «رجال علامه» آمده‌اند، همه این‌ها لیست شده و موجود است. اگر شیعه با صحابه عداوت داشته باشد از چهارصد و اندی صحابه، روایت داشت؟!؟

البته بله، برای ما از صحابه آن بزکی که شما زدید «کُلْهَمُ عَدُول» ولو زنا کنند ولو سرقت کنند ولو جنایت کنند، نه، قبول نداریم. صحابه هم مثل سایر انسان‌ها؛ چه صحابه پیغمبر باشد، چه صحابه امام صادق؛ اصحاب امام صادق هر کدام عادل و ثقه هستند به روایتش عمل می‌کنیم، و اگر ثقه نیستند روایتش را کنار می‌گذاریم، صحابه پیغمبر هم مثل صحابه ائمه (علیهم السلام) هستند.

«والسلام علیکم ورحمة الله»